روایت حماسه تیپ ۱۲ قائم(عج) در عملیات مرصاد در گفت‌وگوی «جوان» با فرمانده وقت این یگان

شاخ حمله کرگدنی منافقین را در «چهارزبر» شکستیم

■ علیرضا محمدی

«شنیدم نقش تیپ قائم(عج) آن‌چنان بود که اگر نبود، ممکن بود دشمن تا کرمانشاه پیش بیاید؛ آنکه ایستاد تیپ قائم (عج) بود، این‌ها در تاریخ می‌ماند». این کلام مقام معظم رهبری به خوبی از نقش رزمندگان استان سمنان و تیپ قائم این استان در عملیات مرصاد پرده برمی‌دارد. رزمندگانی که به خواست خدا و طی یک سلسله اتفاقات خاص و کم نظیر، آماده‌ترین یگان حاضر در تنگه چهارزبر (مرصاد) بودند و توانستند سخت‌ترین ضربات را بر پیکر منافقین وارد آورند. سردار مهدی مهدوی‌نژاد جانشین معاونت بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح که در آن مقطع زمانی قائم مقام تیپ مستقل ۱۲ قائم(عج) بود و به دلیل عدم حضور فرمانده این تیپ، فرماندهی رزمندگان سمنانی را در مرصاد برعهده داشت، ساعتی با ما به گفت و گو نشست و از چگونگی سد کردن قوای منافقین در چهارزبر گفت.

چطور شد که تیپ قائم توانست در هنگام حمله منافقین به عنوان یکی از اولین یگان‌ها خودش را به منطقه عملیاتی برساند؟

تیپ ما دو اردوگاه اصلی در جبهه‌های جنوب و غرب داشت. مقر اصلی ما در دزفول بود که به دلیل گرما و شرایط جوی منطقه غالباً فصول سرد سال بیشتر آنجا بودیم و دیگری اردوگاه صادقین که نزدیکی تنگه چهارزبر استان کرمانشاه قرار داشت. چون حمله منافقین در مردادماه رخ داد و در فصل گرما قرار داشتیم، بنده به همراه عمده نیروهای تیپ در اردوگاه صادقین بودیم.

گویا در شرایط خاص روزهای آخر جنگ، تیپ شما یکی از آماده‌ترین یگان‌های حاضر در منطقه عملیاتی مرصاد بود. این آمادگی از کجا رقم می‌خورد؟

به نظر من خواست خدا بود تیپ قائم(عج) در آن شرایط از جهات مختلفی تقویت شود و بتواند عملکرد خوبی در مواجهه با منافقین داشته باشد. چند اتفاق خاص این بین افتاد که اگر دقت کنیم، دست خدا را پشت قضایا خواهیم دید. اول اینکه در فصل گرما قرار داشتیم و قاعدتاً نیروها در اردوگاه صادقین چهارزبر بودند. دوم اینکه بعد از پذیرش قطعنامه نیروهای حزب‌اللهی و بچه‌های پای کار جنگ که از تعبیر نوشیدن جام زهر توسط حضرت امام، رگ غیرت‌شان جوش آمد و به صورت خودجوش رهسپار جبهه‌ها شدند. یادم است یک یا دو روز بعد از قطعنامه از سمنان تماس گرفتند و گفتند تعداد زیادی از رزمنده‌ها داوطلب اعزام به منطقه هستند. پیش خودمان گفتیم خب الان که قطعنامه پذیرفته شده آمدن این جمعیت، نوشدارو بعد از مرگ سهراب است. منتها مخالفتی نکردیم و قرار شد که رزمنده‌ها به منطقه بیایند. از ما پرسیدند آنها را به قرارگاه دزفول بفرستیم یا چهارزبر که من گفتم به دلیل شرایط جوی و گرمای هوا به چهارزبر بیایند. به نظرم ۲۹ تیرماه بود که این نیروها آمدند و مستقر شدند. تقریباً چهار گردان عملیاتی می‌شدند. با آمدن‌شان تیپ ما تقویت شد. از طرف دیگر یک سری مهمات قرار بود از پادگان دزفول به منطقه عملیاتی والفجر ۱۰ در شمالغرب منتقل شود که روز دوم یا سوم مردادماه، این محموله در مسیرش به اردوگاه رسید و چون هوا تاریک شده بود، من گفتم بمانید و صبح بروید که مصادف شد با حمله منافقین و به این ترتیب مهمات مورد نیاز ما در عملیات هم جور شد. نکته بعدی این بود که روز دوم مردادماه، کادرهای اساسی و مهم استان سمنان مثل شهید اخلاقی که آن مقطع مسئول عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب(ع) بود، آمده بود به ما سر بزند که وجود آنها و تجربیات خوبی که داشتند، کادر تیپ ما را تقویت کرد. یادم است دور چشمه‌ای بودیم و با رزمنده‌های قدیمی استان جلسه گرفته بودیم. حرف از شرایط بعد از پذیرش قطعنامه و این چیزها بود. در همین حال و هوا بودیم که خبر رسید منافقین حمله کرده‌اند.

از کجا خبر رسید که منافقین آمده‌اند؟ زمان دقیقش را به خاطر دارید؟

غروب روز سوم مردادماه بود که از قرارگاه تماس گرفتند و بنده و آقای خانی که معاونم بود مطلع شدیم منافقین از قصرشیرین وارد کشور شده‌اند. ما یک آمبولانس داشتیم که در آن بیسیم و تشکیلاتی داشتیم و بچه‌ها به آن آمبولانس فرماندهی می‌گفتند. یکی دو نفر از بچه‌ها را برداشتیم و با آمبولانس فرماندهی به سمت اسلام‌آباد رفتیم. گردنه چهارزبر را رد کرده بودیم که دیدیم در دشت حسن‌آباد درگیری است. (منطقه بین تنگه چهارزبر و تنگه حسن‌آباد معروف به دشت حسن‌آباد است) حتی به آمبولانس ما هم تیراندازی شد. فهمیدیم منافقین تا آنجا آمده‌اند. سریع برگشتیم و دو، سه تا گردان از نیروها را برداشتیم و به منطقه برگشتیم. گردان قمر بنی هاشم که از بچه‌های دامغان بودند را در زبر جلویی قرار دادیم و گردان سیدالشهدا(ع) به فرماندهی خدابیامرز حاج‌عبدالله عرب‌نجفی را هم در خط یا زبر دوم قرار دادیم. حول و حوش ساعت ۱۰ شب بود که بچه‌ها با منافقین به شدت درگیر شدند.

در تاریخچه عملیات مرصاد آمده است که تنگه چهارزبر توسط رزمندگان با موانع طبیعی مسدود شده بود، سد کردن این تنگه کار بچه‌های شما بود؟

بله کار رزمندگان تیپ قائم بود. من باید این نکته را تصحیح کنم که قبل از رسیدن ستون اصلی دشمن به منطقه، ما یک سری از نیروهای زبده اطلاعاتی تیپ را به تلمبه‌خانه‌ای فرستادیم که در دشت حسن‌آباد قرار داشت. آنها با سرسختی خاصی با طلائیه‌داران ستون منافقین درگیر شده بودند. افرادی چون رضا نادری که از بچه رزمنده‌های قدیمی جنگ بود همان جا به شهادت رسیدند. از طرف دیگر بچه‌های گردان قمر بنی هاشم(ع) به فرماندهی آقای بینائیان در زبر یا خط جلویی هم خوب توانستند جلوی پیشروی سریع منافقان را بگیرند. در این طرف ما خط اصلی‌مان را تقریباً در جایی که اکنون تشکیلات یادمان عملیات مرصاد برپا شده، درست کردیم. چند دستگاه ماشین سنگین مثل لودر داشتیم که با آنها سنگ و خاک اطراف جاده را جمع کردیم و توانستیم خط مستحکمی را روی جاده اسلام‌آباد- کرمانشاه ایجاد کنیم. بعد از درگیری شدیدی که بچه‌های قمر بنی هاشم با منافقان داشتند، حدود ساعت ۷ یا ۸ صبح بود که عمده نیروهای دشمن به خاکریز ما رسیدند و مرتب خودشان به خط می‌زدند به امید اینکه آن را بشکنند و از جاده عبور کنند.

پس درگیری اصلی با منافقین در صبح روز چهارم مردادماه رخ داد؟

بله، منافقین سماجت زیادی داشتند که بتوانند از خط ایجاد شده عبور کنند. شاید هر ۱۰ دقیقه یک بار خودشان را به خط می‌زدند و ما هم از خجالت‌شان درمی‌آمدیم. بچه‌ها بسیاری از ماشین‌های زرهی‌شان را زده بودند و دود و آتش منطقه را گرفته بود. من و شهید خالصی در یک بلندی که ۱۰۰ متر با خط اصلی فاصله داشت ایستاده بودیم و شرایط منطقه را تحت نظر داشتیم. یک دفعه دیدیم یک استیشن و یک تویوتای دشمن توانسته‌اند از خط عبور کنند و به این سو بیایند. یک آرپی‌جی هم به سمت ما شلیک کردند که شکر خدا فقط کمی خاک و خل توی چشم‌های‌مان ریخت و اتفاق خاصی نیفتاد. من با شهید عرب نجفی فرمانده گردان سیدالشهدا(ع) تماس گرفتم و گفتم خط شکسته که منافقین به این طرف آمده‌اند؟ او گفت مگر از جنازه ما عبور کنند که بتوانند بیایند. در شلوغی درگیری‌ها این دو تا ماشین توانستند از مهلکه فرار کنند و به این طرف بیایند. گرم این صحبت‌ها بودیم که یکی از رزمنده‌ها که مهمات آورده بود، به سمت استیشن و تویوتای منافقین شلیک کرد و سرنشینانش که به نظرم یک خانم هم بین‌شان بود به درک واصل شدند و ما وسیله نقلیه‌شان را غنیمت گرفتیم که همین الان هم در سمنان است.

چه زمانی آثار شکست در چهره منافقین پیدا شد؟

عصر و شب همان روز چهارم دیگر ستون منافقین از هم پاشید. در این زمان بود که طرح اصلی عملیات مرصاد هم با بمباران بالگردهای هوانیروز و جنگنده‌های ارتش و حضور یگان‌های دیگر از رزمندگان رقم خورد و منافقین مضمحل شدند. بچه‌های ما از همان عصر و شب روز چهارم از بالای بلندی‌ها پایین آمدند و منافقین را روی جاده تعقیب کردند.

در برخورد نزدیکی که با نیروهای نفاق داشتید، چه مورد خاصی از آنها مشاهده کردید؟

ما مکالمات منافقین را از طریق بیسیم رصد می‌کردیم. آنها فارسی حرف می‌زدند و متوجه می‌شدیم چه می‌گویند. در اوایل درگیری وقتی که هنوز وضعیت‌شان خیلی بد نبود، درخواست مهمات می‌کردند و می‌گفتند اگر مهمات برسد خط را می‌شکنیم. کمی که گذشت و وضعیت‌شان بغرنج شد شروع کردند به فحاشی کردن به هم و حتی به فرماندهان رده بالای‌شان ناسزا می‌گفتند. وقتی آنها را با رزمندگان خودمان مقایسه می‌کنیم که برخی سال‌ها در شرایط سخت جنگ بودند و همیشه اخلاق را رعایت می‌کردند، به خوبی پی می‌بریم که منافقان با وجود آموزش‌هایی که دیده بودند، آن قدر روحیه نداشتند که چند ساعت جنگ سخت را تحمل کنند.

به نظر می‌رسد جبهه نفاق فکرش را هم نمی‌کرد که در چنین ورطه‌ای بیفتد؟

اگر از دید نظامی نگاه کنیم، منطقه غرب کشورمان به دلیل تنگه‌های متعددی که دارد اصلاً جای پیشروی سریع و بدون برنامه نیست. هر کسی کمی از اطلاعات جنگی داشته باشد این را به خوبی می‌فهمد. منافقین بدون اینکه زمین را مطالعه کنند، بدون اینکه بدیهی‌ترین اصول مثل تأمین جناح چپ و راست و پشتیبانی‌های لازم و... را رعایت کنند، با غرور خاصی قدم به قتلگاه‌شان گذاشته بودند. آنها در تحلیل‌های‌شان فکر می‌کردند ملت و رزمندگان ایران بعد از سال‌ها جنگ و خصوصاً پس از پذیرش قطعنامه دیگر توان جنگیدن ندارند و پشت سر نظام نخواهند ایستاد. با چنین تحلیلی بود که به اصطلاح «کرگدنی» و بدون حساب و کتاب سرشان را انداختند پایین و داخل خاک کشورمان شدند و همان طور که همه می‌دانیم در چهارزبر به دام افتادند و از بین رفتند.

حضرت آقا سخنی دارند که اگر تیپ قائم نبود چه بسا دشمن تا کرمانشاه می‌آمد.

بله کاملاً درست است. بعد از تنگه چهارزبر دشت باز می‌شود و اگر منافقین از آنجا عبور می‌کردند، راحت نمی‌شد جلوی‌شان را گرفت و تا کرمانشاه هم راه زیادی نمانده بود. بنابراین ارزش کار رزمندگان تیپ قائم در اینجا مشخص می‌شود که سر بزنگاه جلوی‌شان را گرفتند.

اگر قرار باشد عملیات مرصاد را به یاد شهید یا شهدایی یادآوری کنید، این عزیزان کدام‌ها هستند؟

از رزمندگان غیر از تیپ اگر بخواهم نام ببرم، خدا بیامرز شهید شوشتری است که تلاش بسیاری در مرصاد کرد. ایشان در یک نواری که از خودشان برجای مانده گفته‌اند وقتی با یگان‌های حاضر در منطقه تماس گرفتم، اولین کسی که جوابم را داد، آقای مهدوی‌نژاد از تیپ ۱۲ قائم بود. خدا رحمتش کند که در طول جنگ و همین عملیات زحمات بسیاری کشید. از رزمندگان خود سمنان هم خوب است یادی کنیم از شهیدان اخلاقی، خالصی و عرب‌نجفی. اخلاقی و خالصی در جریات تعقیب منافقین در روز اصلی عملیات به شهادت رسیدند. شهید اخلاقی یک شخصیت محبوب و محوری در میان رزمندگان استان بود که همه او را دوست داشتند.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید مدافع حرم جاویدالاثر امیرعلی محمدیان

مدال گمنامی را در خان‌طومان به گردن آویخت

■ محبوبه قربانی

اتفاق عجیبی است که روز بازنشستگی یک رزمنده سپاهی، پسرش همان روز عازم جهاد در سوریه می‌شود و به نوعی نمی‌گذارد اسلحه پدر بر زمین بماند. شهید امیرعلی محمدیان که از مفقودین نبرد در خان‌طومان است، جوانی دهه هفتادی بود که با وجود مخالفت مسئولان محل خدمتش در سپاه، از محل کارش مرخصی می‌گیرد و داوطلبانه عازم آن سوی مرزها می‌شود. در حالی که پیکر شهید امیرعلی محمدیان هنوز مهمان سرزمین شام است، گفت‌وگوی ما با علی محمدیان پدر شهید را پیش رو دارید. او که می‌گفت امیرعلی از من سبقت گرفت و شهادت پاداش تلاشی بود که برای اخلاق و اعتقادات مذهبی‌اش داشت.

گویا شما هم از رزمندگان دفاع مقدس بودید، امیرعلی چندمین فرزندتان است؟

من متولد سال ۴۳ هستم و از ابتدا در بسیج فعال بودم و بعد از دیپلم در جبهه و عملیات‌هایی چون طلائیه، خیبر، بدر و... شرکت داشتم. بعد از ۲۵ ماه خدمت در جبهه‌ها به عضویت سپاه درآمدم. سه فرزند پسر دارم که امیرعلی اولین فرزندم متولد ۱۳۷۱ بود.

چطور فرزندی بود؟

خیلی شاداب، فعال و شوخ بود. بسیار مهربان و دلسوز. همیشه خنده روی لب‌هایش بود و ارتباطش با اطرافیان حتی با برادرهایش مثل یک دوست بود. به بزرگ‌ترها بی‌احترامی نمی‌کرد و اکثر اقوام او را مثل فرزند خودشان دوست داشتند. در هیئت محل و مسجد فعال بود و فعالیت‌هایش از اواخر راهنمایی جدی‌تر شد. بیشتر وقتش در پایگاه بسیج می‌گذشت. چند سال آخر هم مسئول پایگاه شد و در اردوهای فرهنگی مثل راهیان نور از اعضای اصلی اردو بود و کل عیدش را در اردو می‌گذراند. پسرم از تعزیه‌خوان‌های ظهر عاشورا هم بود. در آخرین محرم یک ایستگاه صلواتی برای عزادارها زد و خودش مدیریت آن را برعهده داشت.

شما که سال‌های دفاع مقدس را در جبهه‌ها حضور داشتید و کنار رزمندگان بودید چه فرقی بین رزمندگان دیروز و امروز می‌بینید؟

در ابتدا بگویم امیرعلی از من که سال‌ها در جنگ بودم سبقت گرفت و شهادت پاداش تلاشی بود که برای اخلاق و مذهبش کشیده بود. کاری که متأسفانه امروز در جوان‌ها کم دیده می‌شود. در دوران دفاع مقدس از یک محل تعداد زیادی اعزام می‌شدند و جنگ در سرزمین خودمان بود به همین دلیل انتخاب و تصمیم برای رفتن عادی‌تر می‌شد اما امروز تصمیم برای رفتن و دفاع در آن سوی مرزها اعتقاد محکم‌تری می‌خواهد و انتخاب این راه سخت است. امیرعلی به قدری به تصمیمش ایمان داشت و مصر بود که همه تلاشش را برای اعزام انجام داد. او وقتی از اعزام محل کارش ناامید شد مرخصی گرفت و داوطلبانه راهی دفاع از حرم شد.

مخالف اعزامش نبودید؟

پسرم وقتی دیپلمش را گرفت، به عضویت سپاه درآمد و به کارش علاقه زیادی داشت. بعد که بحث جبهه مقاومت اسلامی پیش آمد، حدود دو سالی می‌شد که پیگیر اعزامش بود. اما خانواده چیزی نمی‌دانست. وقتی موضوع را با ما در میان گذاشت مخالف بودیم ولی او ما را با صحبت‌هایش آرام و راضی کرد. به من می‌گفت مگر خود شما در دوران دفاع مقدس توانستید بی‌تفاوت باشید که من الان بی‌خیال باشم. مادرش را هم به مدد حضرت زینب و وصف خلقیات بی‌بی راضی کرد. می‌گفت مگر برای خانمی که همه فرزندانش و عزیزانش را فدای دین کرده می‌شود باید فقط گریه کرد ولی مدافع حرمش نشد. امیرعلی در تاریخ ۹۴/۱۰/۱۳ اعزام شد. تاریخی که مصادف با بازنشستگی من بود. لحظه اعزام، شوق رفتنش همه غم و اندوه را از ما دور کرد.

در چندمین اعزام و چگونه به شهادت رسید؟

امیرعلی متولد دهه ۷۰ بود و فرمانده‌اش به خاطر سن کم اجازه گرفتن اسلحه را به او نداد و کارهای آماری را به او سپرده بود اما غافل از اینکه امیرعلی آن قدر خودش را پرورش داده بود که نتوانست طاقت بیاورد و بنابراین اسلحه را برمی‌دارد و به معرکه می‌رود. در منطقه حلب ۲۱ عملیات همزمان آغاز می‌شود. او در یکی از این عملیات‌ها پایش پیچ می‌خورد اما اجازه نمی‌دهد که دوستانش معطل شوند. همرزمانش به اصرار امیرعلی او را ترک می‌کنند و پسرم در همان‌جا می‌ماند. پیکرش هنوز برنگشته است اما تأییدیه شهادتش چندماه بعد در تاریخ ۹۵/۱/۱۷ اعلام رسمی شد. بعدها مادرش اعتراف کرد که مفقود شدن آرزوی امیرعلی بود و این آرزو را قبل از رفتنش به مادرش گفته بود. بعد از خبر قطعی یادواره‌هایی برای او در مسجد جامع امام حسن(ع)، هیئت انصارالعباس(ع)، پایگاه حضرت زینب(س)، پایگاه یادگار امام و حسینیه سپاه شهرستان قروه برگزار شد. من چند فرزند دیگر دارم و هرجا لازم باشد در دانه‌هایم در خدمت اسلام و دفاع از حریم اسلام هستند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ٤۸٦۸

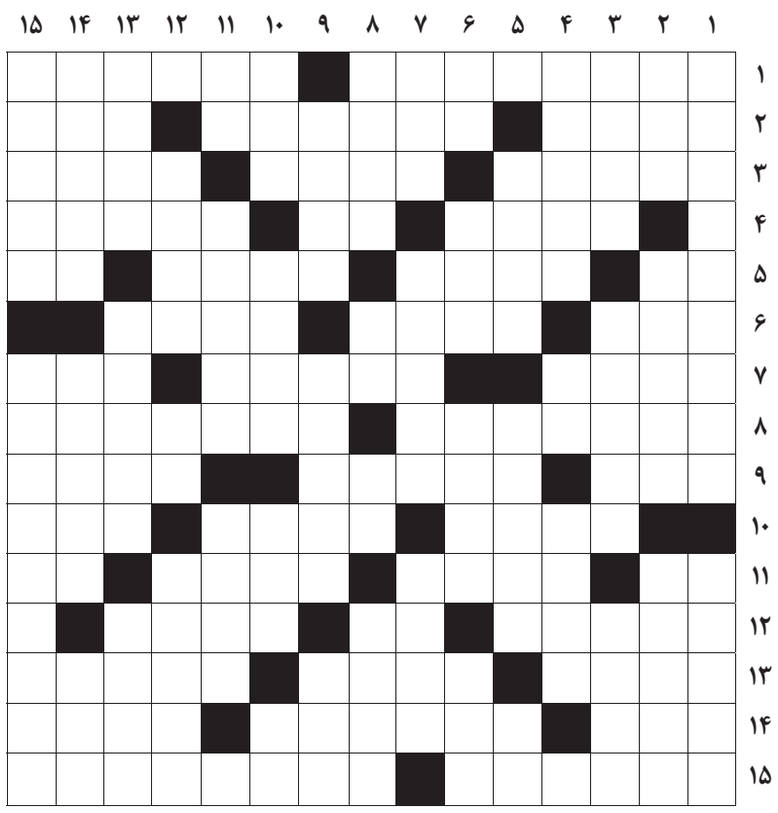

از راست به چپ

■ ۱- تجزیه مضاعف شیمیایی مواد به وسیله آب- با هم شریک شدن ■ ۲- ماه میلادی- زیبایی و درخشندگی- ماده بیهوش کننده ■ ۳- راه و روش- غلام سلطان محمود غزنوی- آماده و فراهم ■ ۴- پروانه کشتی و هواپیما- دشمن سخت- بخش ثبت نام بیمارستان ■ ۵- عدد منفی- توبه کننده- وارنه هادی- شاه بی‌شین ■ ۶- خدمتکاران- جامه- میوه پخته شده در شکر ■ ۷- پشت سر هم- زیانکاری- سربها ■ ۸- نامه سیاسی دولتی به دولت دیگر- سازمان جهانی که با هدف تأمین سلامت و بهداشت و کاهش رنج بشر بنیان نهاده شد ■ ۹- نوعی پیشوند به معنی سوی و طرف- حصیر- زمین خشک و بایر ■ ۱۰- صورتگر- علم اثبات اصول دین و راه دفاع از آنها- افسانه ■ ۱۱- انتها- اسب سیاه- شهر هلن- وجه مشترک دشوار و دشمنی ■ ۱۲- ارتشی و نظامی- گشوده- زمزمه کردن ■ ۱۳- نوعی گاز- بدل از وضو- تعارف رایج! ■ ۱۴- از حبوبات- پایتخت امپراتوری روم شرقی- پایه و شالوده ■ ۱۵- نقاش گوش‌بریده هلندی- دیکتاتور فاشیست ایتالیا

از بالا به پایین

■ ۱- از هر کاری سررشته دارد- درخشندگی ■ ۲- پدر آلمانی ژیمناستیک- به هوش باش!- اختاپوس ■ ۳- رتبه و مرتبه- فلکه خیابانی- روحانی مصری ■ ۴- پیامبری- هنوز فدا نشده- پسر کاوه آهنگر و یکی از پهلوانان ایرانی شاهنامه ■ ۵- پول عربستان- روستا- شامه نواز ■ ۶- طایفه کم‌حرف- از میوه‌های پرخاصیت- طلا یا نقره گداخته- پرش عصبی ■ ۷- شهر شیشه‌گران آلمان- مغرب- انگور خشکیده ■ ۸- دانه گوشتی بر پوست بدن- چاشنی ساندویچ- سر سلسله اعداد- پیشوای مذهبی ■ ۹- دره‌ای که رود پرآب داشته باشد- نجابت و شرافت داشتن- لیست غذا ■ ۱۰- خط قرمز همسایگی- پهلوان اسطورهای آذری‌ها- هنر فرنگی- تکرار حرفی ■ ۱۱- نمایش تلویزیونی- از لوازم پیشرفت- اریب و کج ■ ۱۲- دین- صدای درشت و پر- از سوره‌های قرآن ■ ۱۳- راه افتاده- شهر اصحاب کهف- رئیس جمهور مخلوع مصر ■ ۱۴- صمغ گیاه گون- مبالغی است که از فروش کالا یا خدمات عاید موسسه می‌شود- نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش ■ ۱۵- مدارهای الکترونیکی ظریف- دانش کشف، مشاهده و بررسی جرم‌های آسمانی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷	۴		۶					
			۹					۶
						۳		
		۳		۲		۹		
	۲	۶		۵				
				۱		۵	۳	
	۹				۷			
۵		۲						
					۴		۲	۹

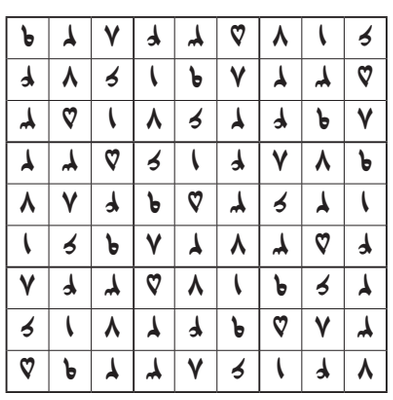

جدول کلمات متقاطع
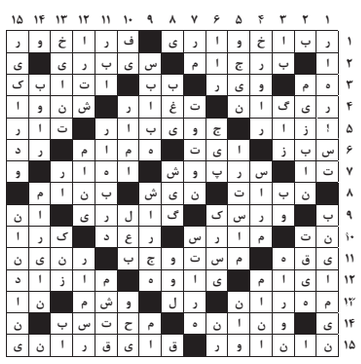
پاسخ جدول شماره ۴۸۶۷